

## Existential Commitment and Geach's Puzzle

Kamran Ghayoomzadeh\*

Alireza Dastafshan\*\*

### Abstract

The problem of existential commitment is how and to what extent we are committed to accept the existence of certain objects in the world and especially the objects we talk about because of our use of language. "Geach's Puzzle" which is an interesting and famous problem in existential commitment induced by an anaphoric text is a general problem about the existential commitments of the third speaker (narrator) in a discourse with more than two speakers. The solution defended in this dissertation is that if the first two speakers speak of an object which didn't initially exist, they have actually created it as an abstract mythical object. Now, the third speaker can commit himself to accept the existence of that object while reporting what those two speakers had said without any need to agree with the properties they had ascribed to that object. The object indeed exists, because it was created in a myth.

**KeyWords:** existential commitment, mythical objects, Geach's puzzle.

---

\* Assistant Professor, Department of Philosophy and Logic, Faculty of Theology, Azarbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran (Corresponding Author), Ghayoom\_k@yahoo.com

\*\* Ph.D.in Philosophy (Logic), Tarbiat Modares University, Faculty of Humanities, Tehran, Iran, a.dastafshan@yahoo.com

Date received: 2020/04/03, Date of acceptance: 2020/07/03

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



## مسأله تعهد وجودی و معمای گیج

کامران قیوم زاده\*

علیرضا دست افشان\*\*

### چکیده

پرسش اصلی در مسائل تعهد وجودی این است که کاربرد زبان و آنچه می‌گوییم تا چه حد ما را نسبت به وجود اشیا و به ویژه اشیایی که درباره‌ی آنها سخن می‌گوییم متعهد می‌سازد. معمای گیج که یک مسأله‌ی مشهور در متون ارجاعی است به مسأله‌ی تعهد وجودی برای راوی (گوینده سوم شخص) در متونی که بیش از دو گوینده دارند مربوط می‌شود. راه حلی که از آن دفاع می‌کنیم این است که اگر گوینده‌ی اول و گوینده‌ی دوم درباره‌ی شیء‌ای سخن بگویند که (در ابتدا) وجود نداشته است اما آن دو درباره‌ی آن به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویی وجود دارد، می‌توان گفت که آنان شیء مورد نظر را به عنوان یک شیء مجرد افسانه‌ای خلق کرده‌اند. اکنون اگر راوی یا گوینده‌ی سوم قصد بازگو کردن سخن آن دو را داشته باشد، می‌تواند خود را به وجود آن شیء مجرد متعهد سازد (چراکه آن شیء خلق شده است و وجود دارد) بی‌آنکه صفاتی را که آن دو گوینده به شیء مذکور نسبت داده باشند، قبول کند.

**کلیدواژه‌ها:** تعهد وجودی، اشیا افسانه‌ای، معمای گیج.

---

\* استادیار گروه فلسفه و منطق، دانشکده الهیات، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران (نویسنده مسؤل)، Ghayoom\_k@yahoo.com

\*\* دکترای فلسفه - منطق، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، تهران، ایران، a.dastafshan@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۱۳

## ۱. مقدمه

یکی از مهم‌ترین مسائل در فلسفه‌ی زبان و فلسفه‌ی منطق صورت‌بندی دقیق جمله‌های زبان طبیعی به زبان صوری است. در ترجمه‌ی جملات مختلف به زبان صوری بعضی از عناصر زبانی تن به تفسیرهای گوناگونی می‌دهند. یکی از این موارد مسأله‌ی صوری‌سازی سورهای زبانی است. آیا سورهای زبانی که در زبان طبیعی به کار گرفته می‌شوند ما را ملتزم و متعهد به وجود اشیا می‌سازند؟ در بحث از سور وجودی این موضوع از اهمیت خاصی برخوردار است. در جملات مختلف زبان طبیعی صحبت از انواع اشیا (طبیعی، علمی، افسانه‌ای) مطرح است که برای یک پارچه‌سازی در تفسیر آن‌ها نیاز به یک نظریه‌ی معاشناختی عام حس می‌شود. یکی از مسائل مهم در تفسیر سورهای وجودی معمای گیچ است. این معما به نحوه‌ی سخن گفتن راوی سومی می‌پردازد که قصد دارد سخنان دو تن دیگر را نقل قول کند. اگر در سخنان دو شخص فوق‌الذکر تعهد وجودی نسبت به شیء‌ای خاص وجود داشته باشد و راوی سوم متعهد به وجود آن شیء نباشد، چگونه باید نقل قول او را تفسیر کرد تا به دام تعهد وجودی ابراز شده در سخنان دو شخصی که از آن‌ها نقل قول شده است در جمله‌ی ذکر شده‌ی راوی سوم در نغلتیم؟

## ۲. منظور از تعهد وجودی (Existential Commitment) چیست.

فلسفه‌ی زبان اساساً شاخه‌ای از فلسفه است که به بررسی و مطالعه‌ی مسائل فلسفی مرتبط با زبان (و کاربرد آن) می‌پردازد و یکی از مهمترین این مسائل فلسفی مسائل متافیزیکی و هستی‌شناختی است. اجازه دهید موضوع را با ارائه‌ی چند مثال روش‌تر سازیم. فرض کنید من به شما بگویم:

(1) Ralph wants to see a dragon.

(۱) رالف می‌خواهد اژدهایی (نامشخص) را ببیند.<sup>۱</sup>

(2) Ralph wants to see a spy.

(۲) رالف می‌خواهد جاسوسی (نامشخص) را ببیند.

آیا با گفتن (۱) من به طور غیر مستقیم اذعان کرده‌ام که به وجود اژدها (و به ویژه اژدهایی که قابل دیدن باشد) اعتقاد دارم؟ همین پرسش را می‌توان درباره‌ی (۲) نیز مطرح کرد. توجه کنید که من به احتمال زیاد به وجود جاسوس‌ها اعتقاد دارم، اما پرسش این

مسأله تعهد وجودی و معمای گیج (کامران قیوم زاده و علیرضا دست افشان) ۱۶۳

است که آیا اعتقاد من به وجود جاسوس می تواند منحصرأ از اینکه من (۲) را بیان کرده ام استنتاج شود؟

دو وضعیت (scenario) متفاوت زیر را در نظر بگیرید:

وضعیت اول:

رالف در یک مرکز مهم تحقیقاتی که در آن به مدارک سری دسترسی دارد کار می کند. یک جاسوس خارجی فرزند رالف را ربوده و او را تهدید کرده است که باید مدارک خاصی را برایش ببرد تا فرزندش را آزاد کند. رالف (با فرض اینکه قصد خیانت ندارد) کپی هایی از تعدادی مدارک جعلی را داخل کیف دستی خود می گذارد و از منزل خارج می شود تا به محل قرار ملاقات با آن جاسوس برود. در این موقع کسی از من می پرسد: رالف چه می کند؟ و من در پاسخ (۲) را بیان می کنم. در این حالت، (۲) می تواند به شکل زیر تحلیل شود:

(2a)  $(\exists x) (x \text{ is a spy \& Ralph wants to meet } x)$

که می گوید: کسی وجود دارد که جاسوس است و رالف می خواهد او را ببیند. با بیان (۲a) من به وجود جاسوس متعهد می شوم.

وضعیت دوم:

رالف نوجوانی است که علاقه ی ویژه ای به خواندن کتاب های پلیسی و جاسوسی دارد. او پس از به پایان رساندن آخرین داستانی که در دست داشته است، می گوید می خواهد یک جاسوس را از نزدیک ببیند تا بداند جاسوس ها چه نوع افرادی هستند. در این حالت من می توانم (۲) را بیان کنم بدون آنکه بیان آن مرا به وجود جاسوس ها متعهد سازد. در این حالت (۲) می تواند به شکل زیر تحلیل شود:

(2b)  $\text{Ralph Wants that } [(\exists x) (x \text{ is a spy and Ralph see}(x))]$

### ۳. تعهد وجودی و عناصر منطقی و زبانی:

#### ۱.۳ سور وجودی

همانطور که در (۲a) ملاحظه می شود، سور وجودی با دامنه وسیع (Wide Scope) همیشه برای گوینده تعهد وجودی به بار می آورد. فرض کنید، من و رالف در اتاقی نشسته ایم، رالف به هر دلیل گمان می کند که یک پشه در اتاق است و قصد دارد آن را بگیرد. کسی از

من می پرسد: رالف چه می کند؟ اگر من در خصوص وجود پشه در اتاق با رالف هم عقیده باشم، می توانم به روشنی بگویم "پشه ای در اتاق است و رالف می خواهد آن را بگیرد". و اگر معتقد باشم که اصلاً پشه ای در اتاق نیست، باز می توانم به روشنی پاسخ دهم "رالف بر خلاف من باور دارد که پشه ای در اتاق است و می خواهد آن را بگیرد". و اگر اساساً شک دارم که پشه ای در اتاق هست یا نه، می توانم پاسخ احتیاط آمیز "رالف می خواهد پشه ای را که گمان می کند در اتاق وجود دارد بگیرد". را به سؤال مطرح شده بدهم. اما فرض کنید که من هیچیک از این پاسخ ها را انتخاب نکنم و در عوض پاسخ مبهم زیر را بدهم:

(3) Ralph wants to capture a mosquito in the room.

(۳) رالف می خواهد پشه ای (نامشخص) را در اتاق بگیرد.

که دقیقاً مشمول همان تحلیل های مطرح شده در خصوص (۲) می شود. اگر بخواهیم (۳) برای گوینده تعهد وجودی به بار آورد، باید هنگام تحلیل آن سور وجودی را در ابتدای جمله و با دامنه ی وسیع بیاوریم.

نکته مهمی که ارزش یادآوری دارد این است که سور وجودی را (اگر در داخل دامنه ی یک عملگر زمانی قرار نداشته باشد) باید "وجود دارد" خواند. این سور هیچگاه به معنی "وجود داشت" یا "وجود خواهد داشت" نیست. سور وجودی اگر در درون عملگر زمانی مربوط به زمان گذشته قرار بگیرد، "وجود داشت" خوانده می شود و اگر در درون عملگر زمانی مربوط به زمان آینده قرار بگیرد، آن را "وجود خواهد داشت" می خوانیم؛ اگر شیء  $a$  زمانی در گذشته وجود داشته است، اما اکنون معدوم باشد، جمله  $(\exists x)(x=a)$  اگر اکنون بیان شود گزاره ی صادقی را بیان نمی کند. همین جمله اگر در زمان وجود شیء  $a$  بیان می شد گزاره ی دیگری را بیان می کرد که صادق بود.

توجه کنید که ما در اینجا به این امر که ارزش یک گزاره در طول زمان تغییر نمی کند وفادار هستیم و نمی گوئیم که همان گزاره ای که قبلاً (در زمان وجود شیء  $a$ ) صادق بوده اکنون کاذب شده است بلکه می گوئیم که جمله ی مذکور در این دو زمان دو گزاره ی متفاوت را بیان می کند.

در زمان حیات سعدی در قرن هفتم هجری می شد از (۴)، (۵) را نتیجه گرفت:

(۴) سعدی گلستان را تحریر کرد.

(۵) کسی وجود دارد که گلستان را تحریر کرد.

اما اکنون نمی توان از (۴)، (۵) را نتیجه گرفت. اما، همانطور که گفته شد، دلیل این امر این نیست که ارزش گزاره در طول زمان تغییر کرده است، بلکه دلیلش این است که (۵) در قرن هفتم گزاره ای متفاوت را نسبت به امسال بیان می کند (درست مانند جمله ی "من گرسنه هستم"). به طور کلی، می توان گفت:

سور وجودی تعهد وجودی در زمان ارزشگذاری به بار می آورد.

زمان ارزشگذاری ممکن است در بسیاری موارد (از جمله در مواردی که سور با دامنه وسیع به کار رفته است) با زمان اظهار جمله یکی باشد، ولی الزاماً چنین نیست و به ویژه وقتی سور در داخل دامنه ی یک عملگر زمان باشد، زمان ارزشگذاری با زمان اظهار مطابقت نخواهد داشت.

ضمناً توجه داشته باشید که آنچه گفتیم نباید به این معنا تعبیر شود که دو جمله ی زیر مترادف هستند:

(۶) شهری در اروپا وجود دارد که "واتیکان" نامیده می شود.

(۷) اکنون شهری در اروپا وجود دارد که "واتیکان" نامیده می شود.

این دو جمله مترادف نیستند، چون اگر یکی از آنها در درون دامنه ی یک عملگر زمان قرار داشته باشد، نمی توان (با حفظ شرایط صدق) آن را با جمله ی دیگر جایگزین کرد:

(8) In 300 B.C. it was the case that  $[(\exists x) (x \text{ is a European city} \ \& \ x \text{ is called "Vatican"})]$

از آنجا که سور درون دامنه ی عملگر زمان قرار دارد، جمله چنین خوانده می شود:

(۸) در سال ۳۰۰ قبل از میلاد، شهری در اروپا وجود داشت که واتیکان نامیده می شد.

این جمله گزاره ای کاذب را بیان می کند. زمان ارزشگذاری در اینجا سال ۳۰۰ قبل از میلاد است، یعنی باید ببینیم آیا در سال ۳۰۰ قبل از میلاد، شهری به نام واتیکان در اروپا وجود داشته است یا نه. حال اگر جایگذاری را انجام دهیم، خواهیم داشت:

(9) In 300 B.C. it was the case that  $[\text{Now } (\exists x) (x \text{ is a European city} \ \& \ x \text{ is called "Vatican"})]$

این جمله بسته به اینکه در چه زمانی به کار می رود، گزاره های متفاوتی را بیان می کند که برخی از آنها صادق هستند (به دلیل واژه ی نمایه ای "اکنون"، زمان ارزشگذاری با زمان اظهار یکی است)، مثلاً اگر من این جمله را در سال ۲۰۱۷ میلادی بیان کرده باشم، سخن صادقی گفته ام، چراکه این گزاره که در سال ۲۰۱۷ شهری در اروپا به نام واتیکان وجود

دارد صادق است و اگر گزاره ای صادق باشد، به طور ازلی و ابدی صادق است و لذا در سال ۳۰۰ قبل از میلاد نیز صادق بوده است. در واقع (۹) را باید چنین خواند:  
(۹) در سال ۳۰۰ قبل از میلاد چنین بوده است که اکنون (۲۰۱۷ میلادی) شهری در اروپا وجود دارد که واتیکان نامیده می شود.  
بنابراین، (۶) و (۷) مترادف نیستند.

اما نکته ی اصلی این بود که سور وجودی در خصوص "وجود" در زمان ارزشگذاری سخن می گوید. این نکته از نظر متافیزیکی اهمیت بسیار دارد، چراکه اگر قائل به خلاف این امر باشیم و بگوییم که می توان سور وجودی را به طور مستقل از زمان و حتی برای اشیا یی که در گذشته وجود داشته اند ولی اکنون معدوم شده اند نیز به کار برد، این سور تمامی اهمیت متافیزیکی و بار تعهد وجودی خود را از دست خواهد داد.  
به مثال دیگری توجه کنید:

(10) I saw a lion in 2003.

(۱۰) در سال ۲۰۰۳ من شیری را دیدم.

بدیهی است که نمی توان شیری را که وجود ندارد دید؛ بنابراین، آنچه مسلم است، اگر جمله ی (۱۰) صادق باشد، شیر در لحظه ی دیده شدن در سال ۲۰۰۳ وجود داشته است. اما از این امر نمی توان نتیجه گرفت که شیر مذکور اکنون و هنگام بیان (۱۰) نیز وجود دارد، لذا (۱۰a) یک تحلیل غلط و (۱۰b) یک تحلیل درست از (۱۰) به دست می دهند:

(10a)  $(\exists x) (Lion(x) \ \& \ I \ see(x) \ in \ 2003)$

(10b)  $In \ 2003 \ [(\exists x) (Lion(x) \ \& \ I \ see(x))]$

تحلیل نخست اشتباه است زیرا با داشتن سور وجودی با دامنه ی وسیع، برای گوینده نسبت به شیر دیده شده در گذشته تعهد وجودی در زمان حال حاضر به بار می آورد. تحلیل دوم درست است چرا که در آن سور وجودی (و به تبع آن، تعهد وجودی) در داخل دامنه عملگر "In 2003..." قرار گرفته است.

تحلیل سومی نیز برای (۱۰) قابل تصور است که در این مورد خاص تحلیل عجیب و غریبی به نظر می رسد:

(10c)  $(\exists x) (In \ 2003 \ [(Lion(x) \ \& \ I \ see(x))])$

این تحلیل می گوید: (اکنون) شیء ای وجود دارد که این شیء در سال ۲۰۰۳ یک شیر بوده و در آن زمان توسط رالف دیده شده است. شاید کسی که معتقد به تناسخ (



مسأله تعهد وجودی و معمای گیج (کامران قیوم زاده و علیرضا دست افشان) ۱۶۷

(Reincarnation) باشد این تحلیل را بپسندد ولی از نظر ما تحلیل نادرستی از (۱۰) است. تنها دلیل ذکر این تحلیل سوم این است که نشان دهیم علی الاصول می توان عملگر را بین سور و بقیه ی جمله قرار داد.

جالب است که حتی برخی از فیلسوفان برجسته نیز در این مورد به خطا افتاده اند. مثلاً کواین صریحاً می نویسد:

"من یک شیر دیدم" صادق محسوب می شود اگر دست کم شیءای وجود داشته باشد که شروط شیر بودن و دیده شدن توسط من در زمان مورد نظر را تصدیق (satisfy) کند؛ در غیر این صورت کاذب محسوب خواهد شد (Quine, 1960: 112).

اما این تحلیل اشتباه است. اگر من ده سال قبل یک شیر را دیده باشم برای صادق بودن این که من یک شیر دیدم اصلاً لازم نیست که اکنون آن شیر (و یا هر شیر دیگری) وجود داشته باشد. ممکن است آن شیر فردای روزی که من آن را دیدم مرده باشد. شیری که مرده است، دیگر وجود ندارد ولی معدوم شدن این شیر سخن مرا کاذب نمی کند. البته، اگر کواین به جای سور وجودی با دامنه ی وسیع، عملگر زمان را با دامنه ی وسیع به کار می برد و سور را درون دامنه عملگر زمان قرار می داد و می گفت "اگر در زمان مورد نظر دست کم شیءای وجود داشته باشد که شروط شیر بودن و دیده شدن توسط من را تصدیق کند..." مشکل تحلیل او بر طرف می شد.

### ۲.۳ اسامی خاص

به کار بردن اسامی خاص به هیچ عنوان برای گوینده ی سخن تعهد وجودی (نسبت به مدلول اسامی) به بار نمی آورد. مثلاً اگر بگویم "سعدی نویسنده گلستان است" به وجود سعدی در حال حاضر متعهد نمی شوم. حتی لازم هم نیست که برای پرهیز از متعهد شدن به وجود سعدی در حال حاضر، جمله ی خود را به کمک عملگر های زمان به جمله ای درباره گذشته تبدیل کنم و بگویم: زمانی در گذشته، سعدی گلستان را نوشته است (هر چند، این هم غلط نیست).

### ۳.۳ سور عمومی

نقیض جمله ای که مسّور به سور وجودی باشد جمله ای است با سور عمومی. به عنوان مثال نقیض  $(\exists x) A(x)$  عبارت است از  $(\forall x) \neg A(x)$ ؛ یعنی نقیض این سخن که لا اقل یک شیء وجود دارد که دارای صفت A است این است که همه اشیای موجود فاقد صفت A هستند. به عبارت دیگر سور عمومی در جمله ی دوم صفت A را از اشیای غیر موجود سلب نمی کند (درباره اشیای غیر موجود ساکت است). لذا هر دو سور استاندارد در منطق های کلاسیک و غیر کلاسیک، فقط در دامنه ی اشیای موجود گردش می کنند.

البته اگر بگوییم "هر کلاغی سیاه است":

(11) Every raven is black.

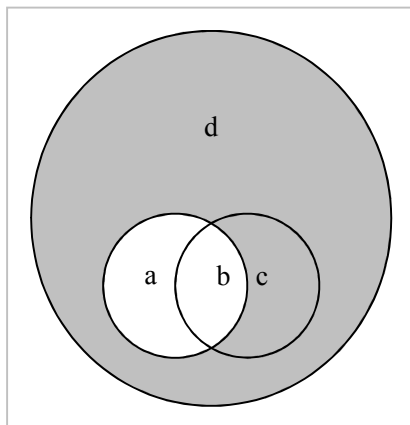
(۱۱) هر کلاغی سیاه است.

که به شکل زیر قابل فرمول بندی است:

(11a)  $(\forall x) (x \text{ is a raven} \supset x \text{ is black})$

این جمله به دلیل ساختار مشروط خود گوینده را به وجود کلاغ ها متعهد نمی کند، بلکه او را فقط به این که مجموعه ی موجودات عالم یک مجموعه ناتهی است متعهد می سازد (البته به نظر می رسد که حتی همین مقدار تعهد حد اقلی نیز فقط از این حیث ضروری فرض شده است که بتوان طبق قاعده، از حکم کلیه  $(\forall x) A(x)$  حکم جزئی  $(\exists x) A(x)$  را نتیجه گرفت).

لذا در مجموع می توان گفت که سور عمومی تعهد وجودی به بار نمی آورد. اما نکته ی اصلی که در این بخش برای ما اهمیت دارد، همان قسمتی از متن است که در بالا با حروف مورب ارائه کردیم. از آنجا که هر دو سور فقط در دامنه ی اشیای موجود گردش می کنند، نمی توان از آنها برای بیان احکام کلی درباره اشیای غیر موجود استفاده کرد. اجازه دهید با یک نمودار ون موضوع را روشن کنیم:



جمله ی صادق "a وجود دارد" به شکل زیر قابل صورت بندی است:

$$(12) (\exists x) (x=a)$$

جمله ی صادق "c وجود ندارد" نیز به شکل زیر قابل بیان است:

$$(13) (\forall x) (\neg (x=c))$$

اما اکنون تصور کنید که می خواهیم این حکم صادق را بیان کنیم که "بعضی اشیاء وجود ندارند". در این صورت دچار این گرفتاری می شویم که نمی توانیم جمله ی خود را با هیچیک از دو سور استاندارد آغاز کنیم. دو راه برای غلبه بر این مشکل وجود دارد که باید یکی از آن دو را برگزید.

راه اول، گذر به فرا زبان یا عروج معناشناختی (Semantic ascension) است. یعنی به جای آنکه درباره ی خود اشیا حرف بزنیم، درباره اسامی آنها (و یا به طور کلی، درباره عناصر زبانی) سخن بگوییم:

$$(14) (\exists \alpha) (x) (\neg (x= d(\alpha)))$$

که در آن  $d(\alpha)$  مدلول اسم یا عنصر زبانی  $\alpha$  است (d حرف اول کلمه denotation است). گرایش هایی به این راه حل را می توان در آثار کواین و حتی کاپلان یافت (هر چند نه مستقیماً در پاسخ به پرسش اساسی که ما در اینجا مطرح کرده ایم). این راه حل دارای معایب مهمی است:

- نخست آنکه، هر زبان دارای دایره ی لغات محدودی است. چه بسیار اشیایی که برای آنها معادلی در زبان وجود ندارد. تحویل حکمی درباره اشیا به حکمی درباره الفاظ، این اشکال اساسی را دارد که حکم مزبور را فقط به حیظه ی اشیایی که برای

آنها معادلی در زبان وجود دارد محدود می کند و به این ترتیب پس از گذر به فرا زبان (یا عروج معناشناختی) شرایط صدق جمله عوض می شود و ممکن است حکمی که صادق بوده پس از عروج معناشناختی به حکمی کاذب تبدیل شود. مثلاً من ممکن است بگویم برخی اشیا صفت F را دارند. این حکم ممکن است برای اشیایی صادق باشد که دست بر قضا هیچیک دارای معادلی در زبان نیستند. پس از عروج معناشناختی حکم تبدیل میشود به این حکم که برخی عناصر زبانی نظیر  $\alpha$  چنین هستند که مدلول آنها دارای صفت F است. حال اگر همانطور که فرض کردیم، اشیایی که دارای صفت F هستند همگی از آن دسته اشیایی باشند که واژه ای در زبان به آنها دلالت نمی کند، این حکم کاذب می شود در حالیکه حکم اصلی صادق است.

- اشکال دوم این است که یک لفظ خاص ممکن است در زبان های مختلف معانی و مدلول های متفاوت داشته باشد. این مشکل، البته، با افزودن نام زبانی که لفظ از آن برگزیده می شود به متن حل می شود. اما، آونزو چرچ (Church, 1950: 97-99) معتقد است که به این ترتیب، اطلاعاتی به متن اضافه می شود که در متن اصلی وجود نداشته است. به عنوان مثال جملات زیر را در نظر بگیرید:

(۱۵) زمین گرد خورشید می گردد.

(۱۶) "زمین گرد خورشید می گردد" در فارسی صادق است.

(۱۷) مدلول "زمین" در فارسی گرد مدلول "خورشید" در فارسی می گردد.

(۱۸) "Earth orbits sun" در انگلیسی صادق است.

(۱۹) مدلول "Earth" در انگلیسی گرد مدلول "Sun" در انگلیسی می گردد.

چهار جمله اخیر نسخه های متفاوت از باز نویسی (۱۵) با عروج معناشناختی هستند. نکته این است که (۱۵) فاقد اطلاعات لازم برای استنتاج (۱۸) یا (۱۹) توسط یک فرد فارسی زبان است که زبان انگلیسی بلد نیست.

- اشکال سوم راه حل مبتنی بر عروج معناشناختی این است که در آن صدق و کذب احکام در باره ی اشیا موکول و منوط به وجود الفاظ دلالت کننده به آن اشیا (و یا اسامی آنها) شده است. صدق یا کذب (۱۵) نباید کوچکترین ارتباطی به وجود زبان های فارسی یا انگلیسی یا هر زبان دیگر داشته باشد. زمین گرد خورشید می گردد حتی اگر اصلاً زبانی نبود که با آن جمله ای درباره ی این اجرام بنویسیم و حتی اگر

موجود هوشمندی نبود که درباره ی زمین و خورشید بیاندهد. به طور کلی، شرایط صدق حکمی درباره ی زمین و خورشید و یا هر شیء دیگر ارتباطی با وجود زبان و الفاظی که این اشیا با آن الفاظ نام گذاری می شوند ندارد.

با کنار گذاشتن عروج معناشناختی، راه حلی که ما پیشنهاد می کنیم استفاده از پای بند ساز (Determiner) به جای سور است. البته ایده ی کلی به کار رفته در این پیشنهاد امری جدید نیست. ایده ی اصلی این است که به جای سور های استاندارد، شبه سور هایی به زبان اضافه کنیم که دامنه ی اثر آنها محدود به دامنه های درونی نباشد و دامنه ی برونی را فرا بگیرد و حامل هیچ گونه تعهد وجودی نیز نباشند.

### ۴.۳ پای بند ساز

در منطق محمولات کلاسیک، سور ها (سور وجودی و سور عمومی) ابزار های پای بند ساختن متغیر های آزاد می باشند. پای بند ساز نیز همان نقش را با دو تفاوت مهم ایفا می کند:

اولاً، در به کار گیری پای بند ساز ها ما از درجه آزادی بسیار بالاتری برخوردار هستیم و لازم نیست که فقط خود را به پای بند ساختن متغیر ها به صورت "لا اقل برای یک  $x$ " و "به ازای هر  $x$ " محدود کنیم. می توان پای بند سازهای گوناگونی مانند "به ازای فقط دو  $x$ " [Just for two  $x$ ] یا [For just two objects:  $x$ ] و نظایر آن را ساخت و از آنها استفاده کرد. ثانیاً، برخلاف سور های کلاسیک، پای بند ساز را می توان طوری تعریف کرد که همه ی اشیا (اعم از اشیا ی موجود و غیر موجود) را در دامنه ی خود داشته باشد. بنابراین مثلاً می توان از پای بند ساز برای صوری کردن جمله ی "بعضی اشیا وجود ندارند" استفاده کرد:

$$(\neg (\exists y) (x = y))[\text{For some object: } x]$$

بدیهی است که در حالت خاص می توان پای بند سازهایی ساخت که معادل سور های منطق کلاسیک عمل کنند. مثلاً "به ازای حداقل یک شیء موجود  $x$ " [For at least one existent object:  $x$ ] یا "به ازای بعضی اشیا ی موجود" [For some existent object] هر دو معادل سور وجودی هستند.

مثال زیر را در نظر بگیرید:

(20) Ralph wants a sloop, but it has been burned and destroyed.

(۲۰) رالف قایقی تک دکله می‌خواهد، اما آن آتش گرفته و نابود شده است.  
در این مثال، رالف قایق خاصی را می‌خواهد که دیگر وجود ندارد. در این حالت به جای سور وجودی باید از پای بند ساز استفاده کنیم. در ضمن، از عملگر زمان برای بیان قایق بودن شیء بهره می‌گیریم چراکه شیء معدوم دیگر یک قایق نیست، بلکه زمانی در گذشته قایق بوده است:  $PX \rightarrow X \text{ WAS IN PAST}$ .

(20a) [For some object: x] (Ralph wants x & P(x is a sloop) & x is destroyed)

#### ۴. اشیای افسانه‌ای (Mythical Objects) :

جملات زیر را در نظر بگیرید:

(21) Zeus doesn't exist.

(21) زئوس وجود ندارد.

(22) Zeus exists.

(۲۲) زئوس وجود دارد.

(23) Zeus is more powerful than Hermes.

(۲۳) زئوس قدرتمندتر از هرمس است.

(24) Sherlock Holmes doesn't exist.

(۲۴) شرلوک هولمز وجود ندارد.

(25) Sherlock Holmes exists.

(۲۵) شرلوک هولمز وجود دارد.

(26) Sherlock Holmes is more intelligent than Dr. Watson.

(۲۶) شرلوک هولمز باهوش‌تر از دکتر واتسن است.

(27) Dr. Watson is more intelligent than Sherlock Holmes.

(۲۷) دکتر واتسن باهوش‌تر از شرلوک هولمز است.

(28) Sherlock Holmes is a detective.

(۲۸) شرلوک هولمز کارآگاه است.

(29) Dr. Watson is a detective.

(۲۹) دکتر واتسن کارآگاه است.

آیا اسامی به کار برده شده در این جملات به اشیایی دلالت می کنند؟ اگر پاسخ مثبت است، آیا آن اشیا، اشیای موجود هستند یا اشیای غیر موجود؟ و اگر پاسخ پرسش نخست منفی است و این اسامی به هیچ شیء ای دلالت نمی کنند، هیچیک از جملات گزاره ای را بیان نخواهند کرد؛ پس چگونه می توان مدعی شد که مثلاً (۲۱) یا (۲۴) صادق هستند و (۲۲) یا (۲۵) کاذب می باشند؟

برخی فلاسفه پیشنهاد کرده اند که جملاتی که در آنها از این قبیل اسامی (یعنی اسامی که از داستان (Fiction) و یا اسطوره (Myth) گرفته شده اند) استفاده شده باشد هر گاه در خارج از فضا و وضعیت داستان و یا اسطوره به کار برده شوند، به جای گزاره ی کامل یک گزاره ی توخالی یا گزاره ی حفره دار (Gappy Proposition) را بیان می کنند که در آن به جای محتوای اسم (که قاعداً می بایست یک شیء باشد) یک حفره قرار گرفته است. مثلاً (۲۸) گزاره تو خالی {Being a detective} را بیان می کند (Braun, 2005: 598). اما در پاسخ به این نظریه، می توان بلا فاصله این پرسش را طرح کرد که اگر این نظریه را بپذیریم، چه چیز تفاوت محتوای بین (۲۸) و (۲۹) را مشخص خواهد کرد و آیا اصلاً این دو تفاوتی با هم دارند یا ندارند؟ علاوه بر این، به نظر می رسد که بر اساس این نظریه، (۲۶) و (۲۷) محتوای کاملاً یکسانی پیدا می کنند و هر دو گزاره ی تو خالی واحدی را بیان می کنند.

با کنار گذاشتن نظریه گزاره های تو خالی، سه نظریه مطرح در این حوزه باقی می مانند که متعلق به سه فیلسوف زبان صاحب نام، پیتر وان اینواگن (Peter Van Inwagen)، سول کریپکی (Saul Kripke) و نیشن سمون (Nathan Salmon) می باشند. کریپکی دیدگاه های خود در این حوزه را در کتاب دلالت و وجود شرح داده است همچنین می توان خلاصه ای از آن را در مقاله ی عدم (Salmon, 1998: 277-319) نوشته ی سمون یافت. نظریات وان اینواگن و سمون را نیز می توان به طور جداگانه در مقالات این فلاسفه مشاهده و مطالعه کرد. دیدگاه های وان اینواگن در مقالات موجودات داستانی (Van Inwagen, 1977: 299-308) و متافیزیک (Van Inwagen, 1983: 67-77) و دیدگاه های سمون در مقالات عدم و اشیای افسانه ای (Salmon, 2002: 91-107) چاپ شده اند. هیچیک از این سه فیلسوف از نظریه گزاره های تو خالی (که در بالا مختصراً بیان شد) دفاع نمی کنند. کریپکی بر این باور است که اسامی ای که در داستان ها و اسطوره ها به کار می روند دارای ابهام

هستند به طوری که تحت شرایط خاصی به یک شیء موجود اشاره می کنند و تحت شرایط دیگری به هیچ چیز اشاره نمی کنند. از سوی دیگر، وان اینواگن و سمون هر دو بر این باور هستند که این اسامی همواره دلالت گر هستند و مدلول های آنها اشیای موجود می باشند که البته مجرد (Abstract) و غیر مادی هستند.

#### ۱.۴ داستان و اسطوره (شباهت ها و تفاوت ها):

یک اسطوره، در واقع یک نظریه ی کاذب است که به نحو صادقانه و جدی بیان شده است. نویسنده (راوی) اسطوره از خواننده (شنونده) اثر خود توقع ندارد که متن اسطوره را زاده ی تخیل قلمداد کند و صرفاً در هنگام خواندن (گوش فرا دادن) به متن تظاهر کند که آنچه می خواند اتفاق افتاده است؛ بلکه او از خواننده خود توقع دارد که حقیقتاً آنچه را می خواند جدی تلقی کند چنانچه آنچه می خواند عین واقعیت یا عین تاریخ است. اکثر اسطوره ها لا اقل زمانی در گذشته و یا حتی شاید در زمان حال، توسط افرادی به شکل جدی و صادقانه مورد باور بوده اند. اسطوره بر خلاف تاریخ اصیل حاوی گزاره های کاذب است ولی درست مانند تاریخ، از خواننده توقع دارد که آن را جدی بگیرد.

در اسطوره هم شخصیت های واقعی و تاریخی وجود دارند و هم شخصیت هایی که هیچگاه در تاریخ وجود مادی نداشته اند. گاه در اسطوره درباره ی یک شخصیت تاریخی جملات کاذب بیان می شود و گاه موضوع سخن شخصیتی است که اساساً خیالی است. البته اسطوره ها ممکن است از حیث نزدیک بودن به واقعیت با هم متفاوت باشند. نیاز به توضیح نیست که اکثر قریب به اتفاق متون تاریخی که در اختیار ما هستند در واقع اسطوره می باشند ولی این متون از نظر میزان دعاوی کاذبی که در خود دارند (چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی) با هم متفاوت هستند.

داستان، بر خلاف اسطوره، ادعای تاریخ بودن یا دعوی ارائه ی نظریه ای درباره جهان واقع را ندارد. نویسنده ی داستان خود می داند که آنچه می نویسد برخاسته از تخیل است و از خواننده ی خود نیز توقع ندارد که جز این فکر کند. نه نویسنده ی داستان و نه خواننده ی آن هیچیک به متن داستان باور صادقانه ای ندارند، بلکه هر دو با علم به اینکه آنچه می خوانند و می نویسند خیالی است، فقط موقتاً تظاهر می کنند که اتفاقات درون داستان در حال وقوع است. داستان نیز مانند اسطوره حاوی شخصیت های خیالی است؛ مثلاً شرلوک هلمز یک شخصیت داستانی است، در حالیکه زئوس یک شخصیت اساطیری یا اسطوره ای



می باشد. هر شخصیت خود یک شیء است؛ بنابراین شرلوک هلمز یک شیء داستانی است و زئوس یک شیء اساطیری. نکته ی جالب این است که با وجود اینکه داستان و اسطوره تفاوت های اساسی با هم دارند، تحلیل متافیزیکی و منطقی اشیاء داستانی و اساطیری با هم تفاوتی ندارد و این خود یکی از اساسی ترین شباهت های داستان با اسطوره است. به همین دلیل، ما نیز عنوان کلی "اشیای افسانه ای" را برای این دسته از اشیا که در حوزه ی ادبیات مطرح می شوند به کار بردیم.

#### ۲.۴ وجود اشیای افسانه ای

اشیای افسانه ای و همچنین خود داستان ها و اسطوره هایی که در آنها به این اشیا اشاره شده است، به عنوان بخشی از ادبیات ما (و یا گاه به عنوان بخشی از یک گفتمان) وجود دارند و وجودشان نیز وجود بالفعل (Actual) است، یعنی در جهان واقع وجود دارند و اشیای صرفاً ممکن نیستند. ضمناً این اشیا وجودشان ذهنی نیست، بلکه وجود عینی و واقعی دارند، هر چند مادی نیستند بلکه مجرد هستند. مجموعه داستان های ماجراهای شرلوک هلمز ("The Adventures of Sherlock Holmes") وجود دارد و توسط سر آرتور کانن دوئل (Sir Arthur Conan Doyle) خلق شده است (نه در یک جهان ممکن دیگر، بلکه در جهان واقع خلق شده است) ولی البته مادی نیستند. اگر کسی بگوید که یک رمان یا داستان با کتاب یا مجلد مادی ای که روی میز یا در قفسه کتابخانه می بینیم این همانی دارد، بلافاصله می توان از او پرسید که این رمان با کدامیک از مجلداتش این همانی دارد؟ با آن مجلدی که روی میز من است یا با آن مجلدی که در قفسه ی کتابخانه ی شماست؟ یک شیء واحد نمی تواند در عین حال با دو یا چند شیء متمایز این همانی داشته باشد. این نکته نه تنها در خصوص داستان ها، بلکه حتی درباره ی یک کلمه یا جمله ی کوتاه نیز صادق است. یک جمله با آنچه روی کاغذ یا تخته سیاه نوشته می شود این همانی ندارد، چراکه می توان صد نمونه (Token) از آن جمله را نوشت و پرسید که خود جمله با کدامیک از این موجودات مادی این همانی دارد و اینکه آیا پاک کردن این یا آن نمونه (یا حتی همه ی صد نمونه) از روی کاغذ یا تخته سیاه سبب نابود شدن جمله می شود؟

اینکه مراحل خلق یک داستان توسط نویسنده ی آن دقیقاً چیست و چه نسبتی با تحریر و به روی کاغذ آوردن آن توسط نویسنده دارد خود پرسش جالب دیگری است که بحث درباره آن در مجال این مقاله نیست.

خود شرلوک هلمز نیز به عنوان بخشی از ادبیات ما وجود بالفعل دارد ولی نه کارآگاه است، نه ویلون می زند، نه غذا می خورد، نه با هوش است و نه انسان! شرلوک هلمز هیچیک از صفاتی را که در متن داستان به او نسبت داده شده است دارا نیست. آنچه در متن داستان درباره هلمز بیان شده است سراسر کذب است. ولی همانطور که گفته شد، خواننده ی داستان و نویسنده هر دو این را می دانند و هیچکدام باور صادقانه ای به آنچه در متن داستان بیان می شود ندارند (اگر داشته باشند، به جای داستان با اسطوره سر و کار خواهیم داشت) بلکه فقط تظاهر می کنند. البته، چنین نیست که شرلوک هلمز به عنوان یک شیء مجرد هیچ صفتی نداشته باشد؛ این شیء صفات بسیاری دارد. مثلاً، مجرد است، مورد بحث ما در این مقاله است، وجود دارد، مخلوق کائن دویل است و غیره.

همین تحلیل عیناً درباره اشیای اساطیری (نظیر زئوس) نیز صادق است. تنها تفاوت این است که در اسطوره، بر خلاف داستان، کسی که اسطوره را می سازد یا لا اقل بخشی از مخاطبانش به متن اسطوره باور صادقانه دارند و از نظر آنان شیء مورد نظر (مثلاً زئوس) صفاتی که در متن اسطوره به او نسبت داده شده است را دارا می باشد؛ اما از نظر یک ناظر بی طرف که اعتقادی به صدق اسطوره ندارد، تحلیل متافیزیکی شیء اسطوره ای تفاوتی با شیء داستانی نخواهد داشت. بنابر این، از نظر ما (امروز در قرن بیست و یکم)، اژدها (Dragon) و دیو (Demon) و خدایان یونان همگی وجود دارند، ولی آنها مادی نیستند و فقط بخشی از ادبیات ما را تشکیل می دهند و فاقد صفاتی هستند که در متن اسطوره ها به آنها نسبت داده شده است ولی صفات دیگری را (از قبیل آنچه در بالا درباره شرلوک هلمز بیان شد) دارند.

## ۵. معمای گیج (Geach's Puzzle):

### ۱.۵ معرفی معمای گیج:

پیتر گیج در مقاله ای در سال ۱۹۶۷ این مسأله را طرح کرد (Geach, 1967: 628-632):  
فرض کنید شما گزارشگر یا خبرنگاری هستید که قصد دارید گفته ها یا عقاید دو فرد خرافاتی را گزارش یا روایت کنید:

(30) Hob thinks a witch has blighted Bob's mare, and Nob wonders whether she killed Cob's sow.

مسأله تعهد وجودی و معمای گیج (کامران قیوم زاده و علیرضا دست افشان) ۱۷۷

(۳۰) هاب فکر می کند که یک جادوگر مادیان باب را بیمار کرده است، و ناب فکر می کند که او خوک کاب را کشته است.

معمای گیج عبارت است از ارائه ی یک تحلیل منطقی صحیح برای گزارش فوق به طوریکه راوی سوم، یعنی گزارشگر ناگزیر نباشد درستی خرافات را بپذیرد. پیش از ارائه ی راه حل اصلی، ابتدا چهار راه حل را که در نگاه اول به ذهن می رسند ولی همگی نادرست هستند معرفی می کنیم:

(30a) Hob thinks that  $[(\exists x) (x \text{ is a witch} \ \& \ x \text{ has blighted Bob's mare} \ \& \ \text{Nob wonders whether } (x \text{ killed Cob's sow}))]$ .

این تحلیل غلط است، چون "Nob wonders whether..." درون دامنه "Hob thinks that" قرار گرفته است، چنانکه گویی هاب می گوید که ناب فکر می کند.

(30b) Hob thinks that  $[(\exists x) (x \text{ is a witch} \ \& \ x \text{ has blighted Bob's mare})]$  & Nob wonders whether  $[(\exists x) (x \text{ is a witch} \ \& \ x \text{ killed Cob's sow})]$ .

این تحلیل نیز درست نیست، چون بر خلاف جمله ی اصلی نشان نمی دهد که هر دو گوینده درباره ی شیء واحدی سخن می گویند.

(30c)  $(\exists x) [x \text{ is a witch} \ \& \ \text{Hob thinks that } (x \text{ has blighted Bob's mare}) \ \& \ \text{Nob wonders whether } (x \text{ killed Cob's sow})]$ .

این تحلیل نیز از آن جهت اشکال دارد که راوی را به وجود جادوگرها متعهد می سازد.

تحلیل چهارم این است که ضمیر ارجاع دهنده را با استفاده از عملگر Dthat به واژه ی دلالت گر مستقیم تغییر دهیم:

(30d) Hob thinks that  $[(\exists x) (x \text{ is a witch} \ \& \ x \text{ has blighted Bob's mare})]$  & Nob wonders whether Dthat (The witch who blighted Bob's Mare) killed Cob's sow.

و یا این نسخه اندکی متفاوت:

(30d') Hob thinks that  $[(\exists x) (x \text{ is a witch} \ \& \ x \text{ has blighted Bob's mare})]$  & Nob wonders whether Dthat (The witch Hob thinks to have blighted Bob's Mare) killed Cob's sow.

اشکال این تحلیلها این است که یک واژه ی دلالت کننده ی مستقیم می تواند به راحتی از دامنه ی هر عملگری خارج شود و لذا در هر دو تحلیل فوق با این مشکل روبرو

می شویم که می توان واژه ی دلالت گر مستقیمی را که به کمک عملگر Dthat ساخته شده است از درون متن گرایشی و عملگر "Nob wonders..." خارج کرد و با دامنه ی وسیع در متن قرار داد. به این ترتیب (۳۰d) و (۳۰d') به ترتیب با (۳۰e) و (۳۰e') مترادف خواهند بود:

(30e) Hob thinks that  $[(\exists x) (x \text{ is a witch \& } x \text{ has blighted Bob's mare})]$  & Dthat (The witch who blighted Bob's Mare) is such that Nob wonders whether she killed Cob's sow.

(30e') Hob thinks that  $[(\exists x) (x \text{ is a witch \& } x \text{ has blighted Bob's mare})]$  & Dthat (The witch Hob thinks to have blighted Bob's Mare) is such that Nob wonders whether she killed Cob's sow.

حال با توجه به اینکه واژه ی دلالت کننده ی مستقیم، خارج از دامنه ی عملگر های گرایشی مربوط به باور افراد حاضر در گفتمان قرار گرفته است، در هر دو صورت بندی با این اشکال مهم روبرو می شویم که اگر واقعاً جادوگری در کار نباشد، وصف خاص نمی تواند هیچ شیء ای را هدف قرار دهد و واژه ی دلالت کننده ی مستقیم فاقد محتوا می شود؛ نتیجه این خواهد شد که راوی یا گزارشگر در گزارش باور های آن دو فرد سخنی فاقد محتوا گفته است و در گزارش خود ناکام مانده است (توجه کنید که مشکل حتی این نیست که گزارشگر سخن یا باوری فاقد محتوا را به "ناب" نسبت داده باشد، بلکه مشکل این است که گزارشگر، خود سخنی فاقد محتوا گفته است).

نکته ای که در فهم معمای گیج نباید از نظر دور داشت این است که همین معما در مورد مثال های بسیار متنوع دیگر نیز به وجود می آید و اصلاً لازم نیست که موضوع متن، جادوگر و دیو و اژدها و این قبیل موجودات باشند. نکته ی اصلی در معمای گیج نوع عناصر به کار رفته در صورت مسأله نیست، بلکه موضوع اصلی عبارت است از مسأله ی تعهد وجودی برای راوی (یا گوینده سوم) در شرایطی که او بخواهد سخن دو گوینده ی دیگر را نقل کند. مثلاً اگر گوینده ی اول بگوید: پشه ای در اتاق وز وز می کند؛ و گوینده ی دوم بگوید: دست مرا هم نیش زد؛ گوینده ی سوم برای نقل قول سخن آن دو با یک مسأله تعهد وجودی روبرو می شود:

(الف) اگر بگوید: گوینده ی اول گفت که (شیء ای وجود دارد که پشه است و آن شیء در اتاق وز وز می کند و گوینده ی دوم گفت که ....) نقل قول او نادرست است چرا که سخن گوینده ی دوم را در درون آنچه از گوینده ی اول نقل می کرده، گنجانده است.

(ب) اگر بگویید: گوینده ی اول گفت که (شیءای وجود دارد که پشه است و آن شیء در اتاق وز وز می کند) و گوینده ی دوم گفت که (شیءای وجود دارد که پشه است و آن شیء مرا نیش زد) باز نقل قول او نادرست است چرا که مشخص نمی سازد که شیء (پشه) مورد اشاره در سخن گوینده ی دوم همان شیء (پشه) مورد اشاره در سخن گوینده اول است.

(ج) و اگر سخن خود را با یک سور وجودی با دامنه ی وسیع آغاز کند و مثلاً بگوید: پشه ای در این اتاق وجود دارد و (گوینده ی اول گفت که آن پشه وز وز می کند و گوینده ی دوم گفت که آن پشه دست وی را نیش زد) ناگزیر است خود را به وجود آن پشه متعهد سازد، در حالی که ممکن است خود او وجود آن پشه را قبول نداشته باشد.

## ۲.۵ حل معمای گیج

راه حل ما برای معمای گیج، شکل اصلاح شده ای از (۳۰c) است:

(30f)  $(\exists x)$  [Hob thinks that (x is a witch & x has blighted Bob's mare) & Nob thinks that (x is a witch) & Nob wonders whether (x killed Cob's sow)].

در این راه حل از بحث اشیای افسانه ای استفاده کرده ایم. (۳۰f) نیز برای گوینده (راوی) تعهد وجودی به بار می آورد، ولی نه تعهد به وجود جادوگر یا به طور کلی اشیایی که دو گوینده ی اول و دوم به وجودشان اعتقاد دارند؛ بلکه تعهد به وجود شیءای که آن دو گوینده باور دارند به این که یک جادوگر است. حال اگر راوی به وجود آن جادوگر باور نداشته باشد، فقط به وجود شیء افسانه ای که گوینده اول و دوم آن را جادوگر می پندارند متعهد می شود و این مقدار تعهد وجودی بر مبنای بحثی که در خصوص وجود داشتن اشیای افسانه ای داشتیم بی اشکال است. اگر راوی به وجود جادوگر معمای گیج یا پشه ای که در مثال دیگر ما مطرح شد باور ندارد، از نظر او دو گوینده ی قبلی درباره یک شیء افسانه ای (اسطوره ای) سخن می گفته اند و او بیمی از به رسمیت شناختن وجود این شیء نخواهد داشت. البته در اینجا با داستان سر و کار نداریم، بلکه با نظریه ای کاذب یا اسطوره ای سر و کار داریم که در شرح تفاوت آن با داستان گفتیم که لا اقل گروهی زمانی به صدق آنها باور داشته اند. در مثال هایی باصورت کلی معمای گیج نیز گوینده ی اول و دوم داستان نمی سرایند، بلکه به آنچه می گویند صادقانه باور دارند. لذا شرایط با آنچه در باب اسطوره ها گفتیم همخوانی دارد.

## ۶. نتیجه گیری

در زبان طبیعی گاه سخنانی به کار می‌رود که از آن بوی تعهد به وجود موجودات مختلف استنشاق می‌شود. نکته‌ی اساسی در صوری کردن این جملات به زبان منطقی است. در زبان منطقی و صوری سعی بر این است که تنها یک معنای ثابت (گزاره) از جملات زبان طبیعی ارائه گردد. در مرکز این ترجمه و تعبیر منطقی، صوری کردن جملاتی که دارای مدعای وجودی هستند از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. مسأله‌ی گیج به نوع غامضی از این تحلیل منطقی اشاره دارد. همانطور که مشاهده کردیم این مسأله، روایت شخص سومی است که قصد دارد با یک عبارت، جملات ارائه شده از دو فرد دیگری را که در سخنان ادعای وجودی واحدی به کار رفته است، بیان دارد. راه‌های چندی برای تحلیل این عبارت وجود دارد اما مسأله‌ی اساسی در بهترین تبیین ممکن از این عبارت است که تفسیری منطقی را به همراه داشته باشد. با انتخاب تحلیلی که سور وجودی را با دامنه‌ی وسیع در این گونه عبارات به کار می‌گیرد نیازمند تفسیری فلسفی از وجود اشیای انتزاعی و افسانه‌ای گشتیم. بنابراین باید گفت که اگر بتوانیم به وجود اشیاء افسانه‌ای به عنوان اشیایی مجرد قائل شویم و برای این گونه اشیا به نظریه‌ای دقیق و کلان و همینطور سازگار در متافیزیک خود نائل آییم آنگاه با صوری کردن این عبارات مشکل چندانی نخواهیم داشت.

## پی‌نوشت‌ها

۱. اما باید توجه داشت که برخی مثال‌ها تنها در ساختار زبان انگلیسی مسئله ساز است و اگر متن به زبان فارسی ترجمه شود، ساختار آن جمله متفاوت خواهد شد. برای نمونه در ترجمه‌ی بعضی از مثال‌ها مفعول نکره در زبان انگلیسی به مفعول معرفه در زبان فارسی با نقش‌نمای را تبدیل خواهد شد (دستور زبان فارسی ۲، انوری و احمدی گیوی، ص. ۲۸۲). در ترجمه‌ی مثال‌های زیر موارد مبهم در داخل پرانتز توضیح داده خواهد شد.
۲. چراکه در اینجا، زمان ارزشگذاری با زمان اظهار جمله فرقی ندارد.

## کتاب‌نامه

انوری، ح. و احمدی گیوی، ح.، (۱۳۹۴)، دستور زبان فارسی ۲، ویرایش چهارم، انتشارات فاطمی

- Braun, D.,(2005), 'Empty Names, Fictional Names, Mythical Names', *Noûs*, Vol. 39, No. 4,pp. 596- 631.
- Church, A.,(1950), 'On Carnap's Analysis of Statements of Assertion and Belief', *Analysis*, Vol. 10, No 5,pp. 97-99.
- Donnellan, K. S.,(1966), 'Reference and Definite Description', in *Philosophical Review*, Vol. 75, No. 3, pp. 281-304.
- Geach, P. T.,(1967), 'Intentional Identity', *The Journal of Philosophy*, Vol. 64, No. 20, pp. 627-632.
- Kaplan, D.,(1978), 'Dthat' Syntax and Semantics, New York: Academic Press, pp. 221-43.
- Kripke, S.,(2013), *Reference and Existence*, Oxford University Press.
- Quine, W. V.,(1960), *Word and Object*, Cambridge: M.I.T. Press.
- Salmon, N.,(2002), 'Mythical Objects', reprinted in *Metaphysics, Mathematics, and Meaning*, Clarendon Press, Oxford, 91-107.
- Salmon, N.,(2002), 'Nonexistence', *Noûs*, Vol. 32, No. 3, 277-319.
- Van Inwagen, P.,(1977), 'Creatures of Fiction', *American Philosophical Quarterly*,Vol. 14, No. 4, 1977, pp. 299 – 308.
- Van Inwagen, P.,(1983), 'Fiction and Metaphysics',*Philosophy and Literature*,Vol. 7, No. 1, 1983, pp. 67 – 77.